

زیاد اعجم

تا اواخر قرن اول هجری که هنوز آمیزش عرب با غیر عرب از لحاظ تمدن و ادبیات تأثیر خود را بروز نداده بود شعر عربی فقط بوسیله گویندگان تازی سروده می شد و اقوام دیگر دخالتی در آن نداشتند. لکن از اوایل قرن دوم هجری آثار نفوذ تمدنها و افکار غیر عرب در ادب عرب آشکار شد. مهمترین عنصری که به تمدن اسلامی مخصوصاً به شعر و نثر عربی جلوه ای نو و کمالی تازه بخشید عنصر ایرانی بود که باروی کار آوردن عباسیان در همه شؤون آن تمدن و بویژه در ادب عرب مؤثر شد. شاعران ایرانی نژاد که به زبان عربی شعر گفته اند تعدادشان کم نیست ولی مع الاسف اغلب آنان ناشناخته مانده اند و تنها نام و ایبانی از آنان در کتب ادب، آنهم بطور پراکنده آمده است.

از جمله شاعران ایرانی که به زبان عربی شعر گفته اند یکی زیاد اعجم است که از لحاظ زمان تقریباً قدیمترین ایرانی تازی گوی می باشد. هر چند نسب او خیلی دقیق و یکدست به ما نرسیده ولی ما حاصل آنچه را که در کتب تراجم و ادب مربوط به نسب و حیات او آمده

بطور خلاصه و دقیق برای خوانندگان محترم در زیر می آوریم :

قدیم ترین مأخذی که در آن به نام این شاعر ایرانی بر می خوریم کتاب « طبقات فحول الشعرا » تألیف محمد بن سلام جمحی متوفی در ۲۳۱ هجری است . جمحی در این کتاب او را زیاد اعجم بن سلیم العبیدی معرفی می کند و جزو طبقه هفتم شعرای اسلامی قرار می دهد^۱ .

بعد از او در کتاب « الشعر والشعرا » تألیف ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه متوفی در ۲۷۶ هجری مختصر شرح حال او آمده منتهی ابن قتیبه نسب او را زیاد بن سلمی و نیز زیاد بن جابر بن عمرو بن عامر از قبيلة عبدالقیس آورده است^۲ .

اما قدیمترین مأخذی که درباره این شاعر شرحی نسبتاً مبسوط آورده کتاب « اغانی » است . در این کتاب نام و نسب شاعر مورد نظر از زبان راویان گونه گون روایت شده . چنانکه ابوالفرج به روایت علی بن سلیمان اخفش او را زیاد بن سلیمان و از زبان محمد بن عباس یزیدی ، زیاد بن جابر بن عمرو معرفی کرده است^۳ .

آمدی معاصر ابوالفرج هم در کتاب « المؤلف والمختلف » نام پدرش را سلیمان آورده^۴ . ولی یاقوت حموی او را زیاد بن سلمی معرفی می کند^۵ .

کارلونا لینو مستشرق فقید ایتالیائی هم در کتاب « تاریخ الادب - العربیة » نام پدر او را سلمی آورده است^۶ .

۱- ص : ۵۵۱ ۲- ص : ۲۵۷

۳- اغانی ، ج : ۱۵ ، ص : ۳۰۷ ۴- ص : ۱۹۳

۵- معجم الادباء ، ج : ۶ ، ص : ۱۶۸ ۶- ص : ۲۶۳

در تمام ماخذ کنیه اش «ابو امامه» و لقبش «اعجم» آمده . و علت اینکه او را «اعجم» گفته اند آن بوده که حروف ع و ص و غیره را همانند دیگر هموطنانش نمی توانسته به تلفظ عربی ادا کند .

زیاد اعجم اصلاً اصفهانی است و در همان شهر به دنیا آمده و در همانجا پرورش یافته است^۱ تاریخ تولدش بطور دقیق معلوم نیست ولی از قراین چنین برمی آید که در اوایل هجرت بوده است^۲ .

بعد از طی دوران طفولیت به خراسان رفته و تا آخر عمر در همانجا به سر برده است^۳ اما ظاهراً به عراق هم رفته و در بصره در مرید یا قرارة المرید شعر خوانده است^۴ .

زیاد از موالی قبیله عبدالقیس از بنی عامر بن حارث بوده^۵ با عمر ابن عبدالله بن معمر هم دوستی داشته^۶ . ابو موسی اشعری و عثمان بن ابوعاص را نیز درک کرده و با آنها در فتح اصطخر حاضر شده است^۷ .

این ایرانی اعجوبه زمان که در محاوره روزانه غیر فصیح بوده و علی رغم اینکه لکنت زبان داشته، شاعری بسیار معروف^۸ و خطیبی نافذ و کاتبی

۱- اغانی، ج: ۱۵، ص: ۳۰۷. تاریخ الادب العربیة، تالینو، ص: ۲۶۴

۲- اغانی ج: ۱۵، ص: ۳۰۷

۳- تاریخ الادب العربی، عمر فروخ، ج: ۱، ص: ۵۹۱

۴- اغانی، ج: ۱۵، ص: ۳۰۷

۵- اغانی، ج: ۱۵، ص: ۳۰۷

۶- تاریخ الادب العربی، عمر فروخ، ج: ۱، ص: ۵۹۱

۷- عمر فروخ، ج: ۱، ص: ۵۹۱

۸- المؤلف والمختلف ص: ۱۹۳

زبردست بوده است^۱.

اغلب اشعارش در رثاء و مدح و هجاست. شعر وجدانی خوب هم دارد. هجوش بسیار تند و زنده است چنانکه هر کس را هجو می کرده تنگین زمان می نموده است.

هجو او آن چنان سخت و خانه بر انداز بود که فرزذق را عقب نشانیده است. چنانکه فرزذق می خواست عبدالقیس را که مولای زیاد بود هجو کند، زیاد وقتی از این نیت آگاه شد به فرزذق پیغام فرستاد که عجله مکن تا هدیه‌ای برایت بفرستم. فرزذق هم به خیال اینکه واقعا هدیه‌ای برایش خواهد رسید مدتی منتظر ماند تا اینکه زیاد این شعر را برایش فرستاد:

و ماترک الهازون لی ، ان اردته مصححاً اراه فی ادیسم الفرزذق
و ماترکوا لحمأ بدأ فوق عظمه لاکله - ابقوه للمتعرق
ساحطهم ما ابقوه لی من عظامه وانکت عظم الساق منه وانتقی
فانا و ما نهدی لنا ان هجوتنا لکا البحر مهما یلق فی البحر یفرق
وقتی شعر به فرزذق رسید گفت که: « هرگز قومی را که تو در میانشان هستی هجو نمی کنم »

کعب اشقری شاعر دوره بنی امیه هم که عبدالقیس را هجو کرده

۱- البیان والتبیین ، ج : ۱ ، ص : ۷۴

۲- اغانی ، ج : ۱۵ ، ص : ۳۱۸

بود هدف هجو زیاد اعجم واقع شد و زیاد قصایدی بسیار غرا در هجو قوم او گفت. در یکی از این قصاید می گوید:

قبیلة خیرها شرّها و اصدقها الکاذب الاثم
و ضیفهم وسط ایباتهم و ان لم یکن صائما ، صائم
و در یک قصیده دیگر می گوید:

اذا عذب الله الرجال بشرهم امننت لکعب ان یعذب بالشعر^۱
مناقضاتی هم با مغیره بن حنبله داشته که در کتاب اغانی خلاصه‌ای از آن آمده است.^۲

نکته شکفت انگیز آنست که اینهمه هجوهای تنددی که زیاد گفته آنقدر شبیه هجوهای خود اعراب است که هر کس اسم قائل آنها را نداند هرگز تصور نمی کند که آنها را یک شاعر ایرانی گفته است.^۳
و اما از هجو جریر گویا خود داری کرده است چنانکه در البیان والتبیین « آمده: به زیاد گفتند چرا جریر را هجو نمی کنی؟ گفت آیا او نیست که گفته:

کان بنی طهیه رهط سلمی حجارة خاری یرمی کلابا
گفتند: بلی. گفت: من با چنین کسی کاری ندارم.^۴

مدایح او اغلب در حق مهلب بن ابی صفره والی خراسان (۷۸-۸۲ هـ) است که به هنگام اقامت در خراسان او را مدح می کرد و مهلب هم خیلی محبت و احترام برای زیاد قائل بود و هرگز راضی نمی شد که

۱- اغانی، ج: ۱۵، ص: ۳۱۸ و ۳۱۹

۲- ج: ۱۳، ص: ۹۲-۸۶

۳- تاریخ الادب العربیة، نالینو، ص: ۲۶۲ ۴- ج: ۲، ص: ۱۹۵

خاطرش به نحوی آزرده شود .

چنانکه مثلا روزی زیاد اعجم و حبیب بن مهلب باهم شراب می خوردند حبیب مست شده قبای زیاد را که دیباج بوده پاره می کند . زیاد می گوید :

لعمرك ما الديباج مزقت وحده و لكنها مزقت جلدالمهلب
وقتی جریان به گوش مهلب می رسد می گوید زیاد راست گفته ، پسرش را سرزنش می کند و رضایت زیاد را با بخشیدن مال فراوان فراهم می آورد .
جوائزی زیاد از راه مدح از مهلب دریافت می کرد . چنانکه روزی زیاد به حضور مهلب وارد می شود و می گوید : ای امیر تو را بایک بیت مدح کرده ام که صد هزار درهم ارزش دارد . مهلب پاسخی نمی گوید . زیاد سخن خود را تکرار می کند تا بالاخره مهلب می خواهد که بیت را بخواند ، او هم این بیت را می خواند :

فتی زاده السلطان فی الخیر رغبة اذا غیر السلطان کل خلیل
مهلب می گوید فعلا صد هزار دینار نداریم اما سی هزار می دهیم .
از لطایف اخبار جریانی است که بین حبیب بن مهلب و زیاد اعجم اتفاق افتاده که نقل آن خالی از لطف نخواهد بود :

شبی زیاد اعجم و حبیب بن مهلب باهم نشسته بودند . در وسط خانه درختی تنومند بود که کبوتری بر بالای آن آواز می خواند . زیاد خطاب به کبوتر می گوید :

۱- دائرة المعارف بستانی . اغانی ، ج : ۱۵ ، ص : ۳۱۱ و ۳۱۲

۲- اغانی ، ج : ۱۵ ، ص : ۳۱۶

تغنی انت فی ذمعی و عهدی و ذمّة والدی ان لم تطاری
و بیتک اصلحیه و لاتخافنی علی صفر مزغبّة صغار
فانک کلمات غنیمت صوتا ذکرت احبّتی و ذکرت داری
و اما یقتلوك طلبت ثأرا له نبأ لانک فی جواری

حبیب می گوید: «ای غلام تیر و کمان بیاور». زیاد می پرسد
«باتیر و کمان چه کار داری؟»، حبیب می گوید: «آنرا که تو پناه دادی
خواهم زد». زیاد قسم می خورد که اگر آنرا بکشی از تو پیش امیر
شکایت خواهم کرد. ولی حبیب توجهی به قسم او نمی کند و کبوتر را
می زند. زیاد خود را به حضور مهلب می رساند و ماجرا را شرح می دهد
و شعر را می خواند. مهلب هم پسرش را می خواهد و دستور می دهد که
هزار دینار دبه آن را به زیاد بدهد. حبیب می گوید: خدا به امیر عمر
طولانی بدهد، من فقط تفریح و شوخی می کردم. ولی مهلب دستور می دهد
که دبه را به او بپردازد. او هم می پردازد. زیاد هم این شعر را می خواند:

فلله عیناً من رای کفضیة قضی لی بها قرم العراق المهلب
رماها حبیب بن المهلب رمیة فاثبتها بالسهم والسهم تغرب
فالزمه عقل القلیل ابن حرة و قال حبیب: انما کنیت العب
فقال زیاد لا یروع جاره و جارة جاری مثل جاری و اقرب

پیش از اینکه عمر بن عبیدالله بن معمر تیمی از طرف عبدالله بن زبیر
والی فارس شود با زیاد اعجم دوستی داشت روزی به او می گوید:

۱- اغانی، ج ۱۵، ص: ۳۰۹ و ۳۱۰. تاریخ آداب اللغه العربیة

جرجی زیدان، ج: ۱، ص: ۳۰۸ و ۳۰۹

ای ابو امامه! هرگاه والی شوم تو را آن چنان غنی می‌کنم که به هیچکس نیازمند نمی‌شوی. وقتی به حکومت می‌رسد زیاد پیش او می‌رود و او را مدح می‌کند و جوایزی گرانبها از او دریافت می‌کند.^۱

عبدالله بن حشرج از سادات قیس بود و امارت خراسان و کرمان و فارس داشت. مردی بود بسیار بخشنده و سخی. زیاد اعجم پیش او هم رفت و وی را مدح کرد از جمله مدایح او در حق عبدالله بن حشرج این شعر است:

ان السماحة والمروءة والندی فی قبة ضربت علی بن الحشرج

و نیز:

اذا كنت مرتاد السماحة والندی فسائل تخبر عن ديار الاشاهب

برای قصیده اول ده هزار درهم جایزه دریافت می‌کند.^۲

زیاد اعجم مرثیه‌ای در حق مغیره بن مهلب متوفی در ۸۲ هـ. دارد که از نظر نقادان عرب یکی از بهترین و شیواترین قصائد رئائیه می‌باشد. این قصیده بیش از پنجاه بیت است که ۲۷۵ بیت آن در کتاب «وفیات الاعیان»^۳ و تماش در ذیل امالی قالی آمده است.^۴

قصیده با این ابیات شروع می‌شود:

قل للقوافل والغزاة اذا غزوا للباکرین و للمجدد الرائح

ان السماحة والمروءة ضمنا قبرا بمر و علی الطريق الواضح

۱- تاریخ الادب العربی، عمر فروخ، ج: ۱، ص: ۵۹۱

۲- اغانی، ج: ۱۲، ص: ۲۰ - ۳ - ج: ۵، ص: ۳۵۴

۳- ص: ۱۱-۸

نکته جالب اینکه این شاعر ایرانی هر چند در ادای حروف عربی همانند دیگر ایرانیان لکننت داشته و مثل خود عربها نمی توانسته حروف حلق و صاد را تلفظ کند ولی بیت دوم این قصیده رثائیة او مورد استشهاد دانشمندان علم نحو واقع شده بر جواز تذکیر مؤنث مجازی^۱ حجاج هم به هنگام مرگ پسرش یوسف بر این دو بیت از همان قصیده تمثیل کرده :

الآن لمّا كنت اكمل من مشى و افتر نابتك عن شباة القارح
و تكاملت فيك المروءة كلها و اعنت ذلك بالفعال الصالح^۲

ظاهراً این شاعر تازی گوی ایرانی نژاد عمر زیادی کرده و دلیل این مسأله آن است که او با ابوموسی اشعری (۳۰ هـ) در فتح اصطخر حاضر شده^۳ و بعد هشام بن عبدالملک را هم درک کرده^۴ که به سال ۱۰۵ هـ به خلافت رسیده است. ولی اگر قسمت اخیر هم مسلم نباشد همه تذکرها تقریباً متفقند که مرگ او به سال ۱۰۰ هجری اتفاق افتاده است.

در پایان این مقال دو بیت از اشعار حکیمانه او را که بسیار مشهورند می آوریم :

۱- وفيات الاعیان، ج: ۵، ص: ۳۵۶

۲- الشعر والشعراء، ص: ۲۵۸. ذیل امالی قالی، ص: ۷

۳- معجم الادباء، ج: ۶، ص: ۱۶۸

۴- الاعلام، زرکلی، ج: ۳، ص: ۹۱

و كائن ترى من صامت لك معجب
 زيادته او نقصه فى التكلم
 لسان الفتى نصف و نصف فؤاده
 فلم تبق الا صورة اللحم والدم^١
 البته اين دو بيت را به زهير بن ابى سلمى صاحب معلقه هم نسبت
 داده اند^٢.

١- تاريخ آداب اللغة العربية ، جرجى زيدان ، ج ١٠ ، ص : ٣١٠

٢- ديوان زهير ، شرح اعلم شتمرى

مآخذ مورد استفادة

- الاعلام . خير الدين الزركلي ، ج ٣ ، چاپ بيروت
الاغاني . ابو الفرج الاصفهاني ، نشر دار الثقافة ، چاپ سوم بيروت ١٩٦٢ م .
البيان والتبيين ، ابو عثمان عمرو الجاحظ . ج ١ . تحقيق حسن سندويي قاهره
١٣٥٠ هـ .
- الشعر والشعراء . ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبه ، چاپ ليسان .
١٩٠٢ م .
- المؤتلف والمختلف . ابو القاسم حسن بن بشر بن يحيى آمدى ، تحقيق
عبدالستار احمد فراج . قاهره ١٩٦١ م .
- تاريخ آداب اللغة العربية ، جرجي زيدان ، ج ١ ، تعليقات الدكتور شوقي
ضييف مصر ١٩٥٧ م .
- تاريخ الاداب العربية ، كارلوتالينو ، با مقدمة الدكتور طه حسين ، چاپ
دوم مصر .
- تاريخ الادب العربي . عمر فروخ ، ج ١ ، بيروت .
دائرة المعارف . معلم بطرس البستاني . چاپ بيروت ١٨٧٦ م .
ذيل الامالى والنوادر ، ابو على اسماعيل بن القاسم القالى ، چاپ دوم ،
مصر ١٩٢٦ م .
- طبقات فحول الشعراء . محمد بن سلام الجمحي ، شرح محمود محمد
شاکر ، مصر .
- معجم الادباء ، ياقوت حموى . ج ٦ ، بيروت .
وفيات الاعيان ، ابن خلكان . تحقيق الدكتور احسان عباس ، ج ٥ بيروت
١٩٦٨ م .